

نقش آفرینی ضد ژئوپلیتیک در اندیشه‌های ژئوپلیتیک
تاریخ دریافت مقاله: ۸۸/۹/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۸/۱۰/۱۰

دکتر زهرا پیشگاهی‌فرد* (دانشیار دانشگاه تهران)

امیر قدسی^۱ (دانشجوی دکتری دانشگاه امام حسین(ع))

چکیده

ژئوپلیتیک سنتی بر پایه‌ی مواضع قدرت و مزیت جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولتها و طبقه‌ی مسلط جوامع و نقش موثر سیاستمداران بنا شده است، درحالی که در ژئوپلیتیک پسا نوگرا و انتقادی، می‌توان تاریخ را از دید کسانی که درگیر مقاومت در برابر دولتها و رفتار ژئوپلیتیک آنها بوده‌اند نیز تبیین نمود، مقاومت‌هایی که اقتدار طبقه‌ی مسلط را به چالش کشیده و به تعبیر رولتج، آن را «ضد ژئوپلیتیک» یا «ژئوپلیتیک از پایین» نام نهاد.

پیروی از منطق ژئوپلیتیک در بهره‌گیری از قدرت سخت، برای تحمیل ارزش‌های مورد علاقه، منجر به مقاومت فرابنده‌ی ملت‌ها گردیده و به عنوان مظاهر "ضدژئوپلیتیک" در برابر رفتارهای "ژئوپلیتیک گرایانه" تظاهر می‌نماید. فرضیه‌ی تحقیق بر پایه‌ی میزان اثر گذاری نیروهای نامریی قدرت در معادلات ژئوپلیتیک و اراده‌ی مردمی و مقاومت، در برابر اراده‌ی نظام سلطه و رفتارهای ژئوپلیتیک گرایانه می‌باشد.

مقاله حاضر با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای به واکاوی و تشریح مفهومی پیچیده و دارای ابعاد متنوع می‌پردازد. نتایج حاصل از تحقیق حاکی از آن است که در تبیین عناصر قدرت، «اراده و مقاومت مردمی» عاملی اثر بخش در برهم زدن معادلات سنتی قدرت است. واژه‌های کلیدی

ژئوپلیتیک، ضدژئوپلیتیک، مقاومت، قدرت، معنویت.

مقدمه

هر رشته علمی دارای موضوعی است که بسط دانش و معرفت در قالب حقایق، قوانین، مفاهیم و نظریه‌های علمی درباره‌ی آن، ادبیات رشته‌ی علمی مربوط را تشکیل می‌دهد. ژئوپلیتیک به عنوان شاخه‌ای از جغرافیای سیاسی، به آن بخش از معرفت بشر اطلاق می‌گردد که به معلومات ناشی از ارتباط بین جغرافیا و سیاست مربوط می‌شود. تبیین کاربردی ژئوپلیتیک در بین دو جنگ جهانی در اروپا و تصویر آرایه شده از آن در توسعه طلبی قدرت‌ها و سیادت بر جهان که منجر به جنگ جهانی دوم شد، سبب گردید که این شاخه علمی برای حدود سه دهه دچار رکود شده و از صحنه‌ی دانشگاه‌ها خارج گردد، بطوری که جغرافیدانان برجسته‌ی دنیا نیز از انتساب خود به ژئوپلیتیک و حتی جغرافیای سیاسی پرهیز داشتند.

در تجدید حیات ژئوپلیتیک و رویکردهای جدید آن، مقاومت‌های مردمی در برابر رفتارهای ژئوپلیتیک گرایانه، به عنوان یکی از مؤلفه‌های اثر گذار در ارزیابی سنجش میزان قدرت مورد توجه ژئوپلیتیسین‌ها واقع و کارکرد آن در تنازعات مورد توجه قرار می‌گیرد. تاریخ جنگ‌ها و درگیری‌ها، بیانگر شواهد بسیاری از سیر تکاملی مفاهیمی است که پیش از این، تنها از یک بعد مورد توجه قرار گرفته، و اینک، به لطف توسعه و پیشرفت علوم مختلف و همپوشانی زمینه‌های گوناگون علمی، از ابعاد بیشتری می‌توان آنها را مورد بررسی قرار داد. شناخت عناصر ناپیدا و قدرت‌های نامریی، موجب اشراف بر توانایی‌های موجود و تقویت آن، و همچنین کشف راه‌های غلبه بر نظام سلطه خواهد شد. امور غیر مادی (از جمله

* نویسنده رابط: sorour1334@yahoo.com

¹ amir.ghodsi1965@yahoo.com

معنویت) از مهم ترین این عناصر نامریی و بسیار اثر گذار در تبیین قدرت ملی هر کشور است . قدرت ملی به مفهوم ژئوپلیتیکی آن ، ویژگی و صفت برجسته جمعی از افراد یک ملت را منعکس ساخته و همزمان به صورت یک صفت فردی در رابطه با یک کشور و یک دولت تجلی پیدا می کند.

این تحقیق با هدف واکاوی در عناصر و مولفه های اثر بخش قدرت نامریی و با در نظر گرفتن نقش این عناصر در تبیین قدرت ملی در صدد یافتن رابطه ی معنا دار میان اراده ی نظام سلطه مدار و مقاومت های مردمی (در اشکال مختلف آن) در برهم زدن معادلات سنتی قدرت می باشد.

روش تحقیق

این تحقیق از نوع توصیفی- تحلیلی و مبتنی بر روش کتابخانه ای و تحلیل محتوا است و با استفاده از مطالعات نظری و مقایسه یافته های علمی - پژوهشی به انجام رسیده است.

سنت ژئوپلیتیک و ژئوپلیتیک سنتی

قدمت ژئوپلیتیک را به اندازه ی قدمت جستجوی انسان برای قلمرو، امنیت و نیز به اندازه ی قدمت دیپلماسی ، استراتژی ، حسادت و ترس دانسته اند(مور، ۱۳۷۹: ۳۶۵) . اگر چه امپراتوران و فاتحان بزرگی چون کوروش، اسکندر مقدونی و ناپلئون ، به طرح ریزی های ژئوپلیتیکی بسیاری پرداخته اند، اما از نظر علمی ، درباردار آلفرد تایر ماهان^۱ به عنوان پدر ژئوپلیتیک شناخته شده است و بدین ترتیب ، ظهور این سنت به سال ۱۸۹۰ م. و با انتشار تحقیق او با عنوان "تاثیر نیروی دریایی بر تاریخ" رخ داد . اما اولین بار، دانشمند سوئدی، رودلف کیلن^۲، اصطلاح ژئوپلیتیک را درباره ی مرزهای سوئد و به معنای " علم حکومت در حکم قلمروی در فضا " به کارگرفت. او تحت تاثیر افکار "اسپنسر" ، دانشمند علوم زیست ، حکومت را به مثابه ی چیزی که با یک ارگانیزم زنده قابل قیاس است تصور و در واقع تلویحا بیان کرد که این موجود دارای آگاهی ، قدرت استدلال و اراده ی زیستن است.

فردریک راتزل^۳، جغرافیدان آلمانی که در آن زمان در حال تئوری پردازی بود، ژئوپلیتیک را به عنوان علمی که حکومت را مانند یک ارگانیزم جغرافیایی یا یک پدیده ی واقع در فضا می نگرد تعریف کرد. او در تبیین تئوری خود گفت: این ارگانیزم، درگیر مبارزه ای پایان ناپذیر برای دستیابی به منابع حیاتی بخش است که مهمترین آنها سرزمین می باشد، بنابراین ، رشد حکومت همانند رشد یک درخت و گیاه که ریشه و تنه آن نیازمند فضای حیاتی بیشتری است، به اجبار به نابودی ارگانیزم های ضعیف تر اطراف این درخت می انجامد و گریزی از آن نیست ، چرا که طبیعت بر "بقاء اصلح" معتقد است . بدین گونه بود که ژئوپلیتیک در بستر جبر جغرافیایی به دست نخستین کارشناسان اروپایی ، موجود خام دوران خود شد که در مادی گرایی جغرافیایی کهنه قرون گذشته ریشه داشت.

متفکران این رشته ی علمی آنچنان در جبر جغرافیایی پیش رفته و معتقد بودند عوامل جغرافیایی، بسته به خصوصیاتشان (آب و هوا، خاک، موقعیت و ناهمواری های زمین)، نژاد ، و حتی حیات سیاسی را مستقیما تحت تاثیر قرار می دهند(اتواتیل، ۱۹۹۴: ۳۱۴). نمونه ی بارز این تفکر در دیدگاه جغرافیدان انگلیسی ، "سرهالفورد مکیندر"^۴ (۱۸۶۱-۱۹۴۷) و نظریه معروف "هارتلند"^۵ (قلب زمین) وی متجلی شد.

1 Alfred Thayer Mahan

2 The Influence Of Sea Power Upon History

3. Rodulf kjellen

4 Friedrich Ratzel

5 Halford Makinder

6 Heartland

عمده‌ی تفکرات او ریشه در جبر جغرافیایی و تفکر ارگانیک‌رانی راتزل داشت و معتقد بود که خون مشترکی در رگ نسل‌های مختلف ساکن در یک سرزمین جاری است. در خلال این سالها که کانون مطالعات ژئوپلیتیک در آلمان متمرکز گردید، مکتب جدیدی توسط "کارل فون هاوس هوفر"^۱ شکل گرفت. دانشمندان ژئوپلیتیک مکتب آلمان تحت تاثیر میراث راتزل، بر اهمیت نظریه جبر محیطی و "قوانین طبیعی" در شکل دهی سرنوشت جوامع تاکید می‌کردند، با این تفاوت که از دیدگاه حزب نازی، "نژاد" عامل اصلی برتری تلقی می‌شد. از اینرو، دو دکترین، یکی بر مبنای فهم غلط از جغرافیا و دیگری مبتنی بر تحریف علم ژنتیک، برای جلب توجه به رقابت پرداختند.

هاوس هوفر، با الهام‌گیری از نظریه "هارتلند" مکیندر و دستکاری در آن، همچنین استفاده از مفهوم "فضای حیاتی"^۲ راتزل، سناریویی را به وجود آورد که در آن، جهان جهان قدیم تحت سلطه‌ی آلمان در محاصره و تحت فشار قدرت دریایی انگلیس و آمریکا بود. در این قلمروهای ساختگی، کشور آلمان به مثابه یک ارگانیکم زنده و پر شور معرفی می‌شد که در حلقه محاصره قدرتهای متخاصم قرار داشت، لیکن از این حق طبیعی برخوردار بود که به هزینه از میان رفتن ارگانیکم‌های کوچکتر مجاور خود، گسترش یابد. طبق نظریه ارگانیکم، برگرفته از تئوری راتزل، کشور نیرومند آلمان مجبور بود تا برای ادامه حیات و بقای خود، فضای هر چه بیشتری را ببلعد و به همین دلیل مرزهای آن کشور مانعی ساختگی در برابر روند طبیعی این رشد بود.

اگر چه با پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، واژه ژئوپلیتیک تا مدتها مطرود و منغور محافل علمی بود، اما در عمل، تئوری‌های ژئوپلیتیک در دوران جنگ سرد و بدون اشاره به واژه مزبور، بر روابط سرزمینی حاکم، و از جمله مهم‌ترین این نظریات، تئوری "اسپایکمن"، جغرافیدان امریکایی با عنوان "منطقه حاشیه‌ای" یا "ریملند"^۳ با اقتباس از نظریه "منطقه محور" یا هارتلند^۴ مکیندر بود. این تئوری‌ها، دولت‌مردان ایالات متحده آمریکا را ترغیب کرد تا برای جلوگیری از فرو افتادن منطقه‌ی ریملند در دامن اتحاد جماهیر شوروی، نوعی سیاست مهار^۵ را بکار بندند. منطقه ریملند شامل بیست کشور می‌شد که در حاشیه شوروی سابق قرار داشتند و ایالات متحده آمریکا در طول دوران جنگ سرد سعی نمود تا با انعقاد پیمان‌های امنیتی با این کشورها (نظیر پیمان‌های سنتو، سیتو و طرح مارشال)، نظریه مهار روسیه را عملی سازد.

ژئوپلیتیک مدرن و پست مدرن بر خلاف نظریه‌های مطرح در ژئوپلیتیک سنتی که تاکید اساسی آن بر نقش و جایگاه جنبه‌های عینی تولید قدرت است، مرکز ثقل و تمرکز اصلی نظریه‌های ژئوپلیتیک پست مدرن بر مدار جنبه‌های ذهنی و نامریی تولید قدرت و اثر بخشی آن بر گسستن پیش فرض‌های قطعی نزد ژئوپلیتیک‌گرایان سنتی می‌باشد. در اوایل ۱۹۷۰، شاهد ظهور رویکردی نوین به نام "ژئوپلیتیک انتقادی"^۶ هستیم. این رویکرد و پارادایم، به ساخت شکنی^۷ و برهم زدن بنیان‌های ایدئولوژیک تثبیت شده پرداخت. دانشمندان ژئوپلیتیک چون "اتواتیل"^۸ و "میشل فوکو"^۹ را می‌توان از پیشگامان این حرکت نوین دانست که به تجدید نظر و ارزیابی مجدد در روش‌ها و سنت‌های تفکر

¹ Karl Von Haushofer

² Lebensram

³ Periphery Area (Remland)

⁴ Pivot Area (Heartland)

⁵ Countainment

⁶ Critical Geopolitics

⁷ Deconstruction

⁸ O,Tuathail

⁹ Michel Foucault

ژئوپلیتیک پرداختند. به عبارتی، این دانشمندان بطور همزمان، هم از ژئوپلیتیک انتقاد کردند و هم خود از اندیشمندان این عرصه بودند. این افراد، سیاست اندیشمندان خود را بر "ضد ژئوپلیتیک" تعریف کرده و با وجود این، در چارچوب زیر بنایی مفاهیم ژئوپلیتیک کار می کردند. (مویر، ۱۳۷۹: ۳۸۷)

ژئوپلیتیک انتقادی (ضد ژئوپلیتیک) با رویکردی پوزیتیویستی به طور ویژه به پیوند ژئوپلیتیک با "جغرافیای رفتاری" صحنه می گذارد. ژئوپلیتیک انتقادی این وظیفه را بر عهده گرفت که از یک سو از تفاوت میان ارزش ها و اهداف رسمی جامعه، و از سوی دیگر از واقعیت شیوه هایی که نهادها عملاً رفتار می کنند پرده بردارد، در نتیجه، جامعه ناچار است تا با این کاستی ها روبرو شده و آگاهی نقادانه ای را بیرون بیاورد که می تواند نیروی مهمی برای تغییر و تحول باشد. نقش آفرینی ضد ژئوپلیتیک در درون جوامع، سلطه سیاسی، فرهنگی، نظامی بیگانه و یا طبقه مسلط را به چالش می کشد، ضد ژئوپلیتیک یا ژئوپلیتیک مقاومت نامید. «ژئوپلیتیک سنتی، بر پایه قدرت و مزیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولتها و یا طبقه حاکم و مسلط بنا گردید و به این قدرت اصالت بخشید، در حالی که در ضد ژئوپلیتیک، زبان حال طبقات تحت سلطه و مملو از مبارزات ضد سلطه گری و مقاومت در برابر نیروهای جبار مطرح می باشد. "ژئوپلیتیک مقاومت" یا به تعبیر روتلج، ضد ژئوپلیتیک و "ژئوپلیتیک از پایین"، عبارت بود از نیروهای فرهنگی، سیاسی و معنوی درون یک جامعه که منافع قدرت سلطه را به چالش می کشد.» (حافظ نیا، ۱۳۸۵: ۷۳) دانشمندان چون "اگنیو"^۱ و "کوربریج"^۲ نیز در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۸۹ نخستین آثار را در چارچوب رؤس کلی ژئوپلیتیک انتقادی منتشر نمودند، اما رویکرد "ابولاکست"^۳، ژئوپلیتیسین فرانسوی فراتر از تحلیل های ناشیانه مارکسیستی زمان خود بود، و بدین سان، ژئوپلیتیک انتقادی راه خود را از ژئوپلیتیک سنتی جدا کرده از چندین جنبه دیدگاه های کاملاً متفاوتی ارایه می نماید. محققین این رشته تمایل دارند بجای تمرکز بر شناسایی عوامل جغرافیایی موثر بر شکل گیری قدرت دولت ها و سیاست خارجی ایشان، از یک سو دریابند که سیاستمداران چگونه "تصاویر ذهنی" خود را از جهان ترسیم نموده اند و این بینش ها چگونه بر تفاسیر آن ها از مکان های مختلف تاثیر می گذارد؟ و از دیگر سو، عوامل ناپیدا و نهان تولید قدرت (ژئوپلیتیک از پایین) را در برابر اراده هژمونیک قدرت ها و نقش آن در بهم زدن موازنه قدرت را کشف و تبیین نمایند.

مفاهیم کلیدی در ژئوپلیتیک پسانوگرا

از واژه های کلیدی در گفتمان ژئوپلیتیک پسانوگرا و رویکرد ضد ژئوپلیتیک، واژه ی بازنمایی^۴ است. بازنمایی را از گونه آگاهی های ایدئولوژیک محسوب نموده اند. بازنمایی یعنی: «تولید معنا از طریق چارچوب های مفهومی و گفتمانی و نشانه ها، به ویژه زبان.» (مهدی زاده، ۱۳۸۷: ۱۵) مفهوم باز نمایی، اثرات عمیقی در اندیشه های ژئوپلیتیکی عصر حاضر داشته است. «بازنمایی، یعنی نمایاندن و نشان دادن به شیوه قاطع. به عبارتی، طراحی نمودن، زیرا اندیشه های ژئوپلیتیکی به سرزمین ها رجوع می دهند، یعنی به نقشه هایی که بازنمایی ها را عیان می سازند، همانگونه که تابلویی، یک شخصیت را به تصویر می کشد.» (لاکست و ژبلن، ۱۳۷۸: ۱۰۱)

استوارت هال^۵، با تاکید بر جایگاه ویژه بازنمایی و نقش آفرینی آن در شکل دادن به صحنه های عینی تقابلات ژئوپلیتیکی، با رجوع به نظریه «هژمونی»^۶

¹ Agnew

² Corbridge

³ Yves Lacoste

⁴ Representation

⁵ Stuart Hall

⁶ hegemony

گرامشی، به احیاء نگاه انتقادی او به فرهنگ می‌پردازد. حال معتقد است: «زندگی روزمره از طریق کشمکش هویت‌های حاشیه‌ای برای آمدن به صحنه، تغییر شکل یافته است. این حکایت، صرفاً حکایت تعیین جایگاه آنها به دست نظامی دیگر یا زیر سلطه‌ی دیدگاهی امپریالیستی نیست، بلکه همزمان به معنای مطالبه، شکلی از بازنمایی برای خودشان است.» (هال، ۱۳۸۳: ۲۵۶) از سه دهه‌ی گذشته، هویت‌های حاشیه‌ای به متن آمده و در برابر فرایندهای یکسان‌کننده، بی‌روح و غیرقابل درک نیروهای جهانی شروع به تعیین جایگاه برای خود و طلب ریشه‌های خود برآمده‌اند. حال این اشتیاق در طلب ریشه‌ها را «قومیت» می‌نامد. قومیت، جایگاه یا فضای لازمی است که امکان سخن گفتن را برای مردم فراهم می‌کند و مرحله‌ای مهم در پیدایش و رشد همه‌ی جنبش‌های محلی و حاشیه‌ای است. (همان: ۲۵۷) قومیت‌ها برای کشف خود نیاز به جایگاه، کشف دوباره‌ی جایگاه گذشته، ریشه‌های خود، متن خود و موقعیت خود داشته و آن را مرحله‌ای ناگزیر برای بیان خود می‌پندارند. مطالعه پیش‌فرض‌های ذهنی صاحبان قدرت و اندیشه، در مطالعات ژئوپلیتیک پست مدرن امری اساسی است، به نحوی که تمرکز اصلی تعاریف جدید از ژئوپلیتیک بر این مینا استوار است. ژئوپلیتیک عبارت است از: «شیوه‌های قرائت و نگارش سیاست بین‌الملل توسط صاحبان قدرت و اندیشه و تاثیر آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در سطح ملی و منطقه‌ای.» (میرحیدر، ۱۳۷۷: ۲۲) ابولاکست نیز اساساً به چیزی جز نقش فرهنگ و اندیشه‌ها در شکل دادن جهان هستی معتقد نیست. او برای تشریح عقایدش در این رابطه چنین می‌نویسد: «برای درک یک درگیری یا رقابت ژئوپلیتیکی کافی نیست که فقط به ترسیم منافع و ادعاها پردازیم، بلکه باید تلاش نماییم تا ریشه‌های پیچیده، علت‌ها و "اندیشه‌ها"های نقش‌آفرینان اصلی را درک کنیم. هر یک از این عوامل ترجمان روحیه و تاثیرگذار بر آن بخش از افکار عمومی است که این افراد نمایندند. بررسی نقش اندیشه‌ها (حتی غلط)، در مطالعات ژئوپلیتیک کلیدی است، زیرا همین اندیشه‌ها هستند که اهداف را توضیح می‌دهند. این اندیشه‌های ژئوپلیتیکی را بازنمایی، نام گذاری می‌کنیم.» (لاکست و زیبلن، ۱۳۷۸: ۱۰۳) او در تشریح بیشتر نظریه خود، "ملت" را که پدید آمده از جمعیتی با فرهنگ، آداب و رسوم، پیشینه و احساسات تاریخی مشترک هستند را پدیده‌ای کاملاً ژئوپلیتیکی دانسته و بیان می‌دارد: «ملت، یک بازنمایی ژئوپلیتیکی است و هر ملت به عنوان عقیده‌ای مملو از ارزش‌های قدرتمند، نه تنها ریشه‌های فرهنگی، روابط سیاسی و ارتباطات اقتصادی، بلکه وجود ترس و دلهره‌های مشترک را در میان زنان و مردانی که شهروندان یک کشور هستند الزامی می‌کند. بر پایه‌ی شواهد گوناگون، بازنمایی‌ها به یک شیوه ساخته نشده و ارزش‌های آنان همگون نیست، اما در درون یک ملت، برای اقلیتی از شهروندان، قدرت این بازنمایی‌ها چنان است که در مواقع خاص، زنان و مردانی حاضر می‌شوند جان خود را فدای آن کنند! هر ملتی که درگیر یک موضوع ژئوپلیتیکی می‌شود، خود را با بازنمایی‌های تاریخی، روابط آنها با خود و نحوه‌ی بیان ریشه‌درگیری‌هایشان که منجر به فاجعه شده آرایش می‌دهد.» (همان: ۳۵)

در این میان اتواتیل، با همکاری همفکران خود نظیر اگنیو و روتلج توانست نظر تعداد زیادی از صاحب‌نظران جغرافیای سیاسی، از جمله در ایران را به خود جلب نماید. او مفاهیم جدیدی نظیر "ژئوپلیتیک معنوی"^۱ و ژئوپلیتیک مذهبی^۲ را وارد ادبیات ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی نمود. (حافظ‌نیا، ۱۳۸۴: ۳۱)

ژئو کالچر^۳، از دیگر واژگان کلیدی در گفتمان ژئوپلیتیک پسانوگرا می‌باشد و والرشتا^۱،

را

¹ Spiritual Geopolitics

² Geo-religious

³ Geoculture

ابداع کننده واژه ی ژئوکالچر می دانند . اثر برخورد های فرهنگی بر شکل گیری های سیاسی را می توان ژئوکالچر نامید. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۱۳۳) والرشتابین با تعمق در اندیشه های منجر به شکل گیری ایده و پدیده ی جهانی شدن ، این اصطلاح را در برابر چالش های فراروی جهانی شدن فرهنگ مطرح ، و فرهنگ را رزمگاه اصلی جهانی شدن معرفی کرد. (سلیمی ، ۱۳۸۴: ۲۱۷) معنویت را می توان بازخیزی در اندیشه های ژئوکالچر دانست . چنانکه اشاره رفت، اندیشه ی جغرافیایی در زمینه ی " اصالت چیرگی روح سیاسی سرزمین بر انسان" توأم با اثرگذاری های اندیشه رانزل وهاوس هوفر ، به ژئوپلیتیک آلمانی دهه های ۱۹۴۰-۱۹۳۰ انجامید. نظریه جبر محیطی بر مبنای داروینیسیم اجتماعی در زمینه اصل "تنازع بقا" که برابده ی طبیعی بودن گسترش سیاسی کشورهای نیرومند به بهای از میان رفتن کشورهای کوچکتر ، ناتوان تر و ضعیف تر استوار بود ، چنان با کوردلی های نژادی پیگیری شد که تقریباً به نابودی جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک به عنوان یک مبحث علمی و دانشگاهی انجامید، اما دانشمندان جهانی اندیش، چون ژان گاتمن، که او را پدر جغرافیای سیاسی نوین می دانند ، با طرح ایده های نوین ، آن را به بستر اصلی مباحث دانشگاهی بازگرداندند. (مجتهد زاده ، ۱۳۸۱: ۵)

گاتمن، با طرح تئوری "آیکونوگرافی"^۲ (نماد نگاری) و "سیرکولاسیون"^۳ ("حرکت)، مباحث نوین جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را روی دو اصل "حرکت" و "معناگرایی" در جهانی اندیشی جغرافیایی بنا نهاد. وی، عوامل "روحانی" یا "معنوی" را در پیدایش و نقش آفرینی اشکال سیاسی و در جهانی اندیشی اصل یا مرکز دانست و ماده را، تاثیر گیرنده قلمداد نمود، در حقیقت ، او با طرح این اندیشه ، "جبر جغرافیایی" را برای همیشه از جهانی اندیشی خارج ساخت. وی معتقد بود، تقسیمات اصلی در فضای در دسترس ، پستی و بلندی ها نیستند، بلکه آنهایی هستند که در اندیشه هر انسان وجود دارد.

ژان گاتمن در خصوص مسایل مهمی چون شکل گیری حکومت ها و ملاک سنجش قدرت واقعی حکومت نیز نظرات ارزشمند و قابل توجهی داشت ، چرا که نظریات او در تضاد با تئوری های رایج آن زمان محسوب می گردید . وی در این رابطه با تشریح عوامل واقعی و اثر گذار در موجودیت یک حکومت می گوید: موجودیت یک "ایده حکومتی" و یک سرزمین سیاسی مشخص ، به هر حال و در همه موارد از عوامل حتمی و زیربنایی ساختن علت وجودی یک "ملت" است . این بهم پیوستگی به دو انگیزه ی دیالکتیکی بستگی دارد که عبارتند از : "نیروهای گریز از مرکز"^۴ که اجزای تشکیل دهنده ی یک موجودیت بالقوه را به سوی متلاشی شدن می راند و "نیروهای مرکز گرا"^۵ ، که اجزای تشکیل دهنده و ملت را به هم نزدیک می کند و پیوسته نگاه می دارد . گاتمن بر خلاف بسیاری از جغرافیدانان سیاسی که عوامل متعددی را در تقویت و شکل گیری نیروهای مرکز گرا دخیل می دانند، معتقد بود، تنها عوامل معنوی است که موجب شکل گیری نیروهای گراینده به مرکز می شوند. گاتمن ، در مقاله ای تحت عنوان گذران تکامل مفهوم سرزمینی آورده است: «سرزمین ، جلوه گاه جغرافیایی است که با ادامه ی فیزیکی یک حکومت برابری پیدا می کند. این مفهوم گسترده ی فیزیکی و حمایت سیاسی است که یک ساختار حکومتی به خود می گیرد. این مفهوم ، پهنه ی فیزیکی یک سیستم سیاسی را معرفی می کند که در حکومتی ملتی^۶ (دولتی ملت پایه)، یا بخشی از آن که از گونه ای از اقتدار برخوردار باشد قرار می گیرد.» (همان) قدرت نرم^۷، از دیگر مفاهیم

1 Waller stein

2 Iconography

3 Circolasion

4 Centrifugal Forces

5 Centripetal Forces

6 nation-state

7 Soft power

کلیدی در این بحث است. جوزف نای^۱، «تئوریسین قدرت نرم و شخصیت نئو لیبرال امریکایی این قدرت را بخش مهمی از منابع قدرت ملی تلقی کرده است. او قدرت نرم را "چهره ی دوم قدرت" با "قدرت اقتناع سازی" می داند که با لوازمی غیر از تجهیزات سخت افزاری حاصل می گردد و وجه غالب آن را نشأت گرفته از فرهنگ و ارزش های جذاب برای دیگران می داند.» قدرت نرم، توانایی تعیین اولویت هاست، به گونه ای که با دارایی های ناملموسی چون: داشتن جذابیت های فرهنگی، شخصیتی، ارزش های سیاسی و نهادهای مرتبط و همسو باشد؛ و یا سیاست هایی که مشروع به نظر رسیده و یا دارای اعتبار معنوی هستند را پدید آورد. اگر رهبری ارزش هایی را ارایه کند که دیگران خود مایل به پیروی از آن باشند، اداره کردن جامعه هزینه ی کمتری در پی خواهد داشت.» (نای، ۱۳۸۷: ۴۴)

نبرد نامتقارن، عرصه تجلی اراده ی ضد ژئوپلیتیک شاید بتوان مفهوم نبرد نامتقارن را در جمله ای از "کنزا"، کارمند ارشد و مشاور مؤسسه ی اروپایی اطلاعات استراتژیک بهتر متوجه شد. او در این رابطه می نویسد: این که نیروهای نظامی غربی می توانند عملیات جنگی در میدان جنگ را با بکارگیری هواپیماهای کوچک بدون سرنشین، یا بوسیله ی ماهواره ها کاملاً شناسایی کنند، برتری غیر قابل انکاری را به آنها اعطا می کند، البته به این شرط که اساساً چنین میدان جنگ یا جبهه ای وجود داشته باشد! حوادث اخیر نشان می دهد که جبهه، عملاً همه جا را فرا گرفته، و دیگر میدان جنگ محدود به منطقه ای نیست که دو ارتش با یونیفرم مشخص در آن جنگ می کنند. (کنزا، ۱۳۸۴: ۱۱) جنگ نامتقارن که امروزه در قالب استراتژی، عملیات، تاکتیک، تکنیک، ابزار و شیوه های نبرد مورد توجه کارشناسان و صاحب نظران عرصه های امور دفاعی است، بیش از یک دهه نیست که وارد ادبیات سیاسی و نظامی غرب شده است. از جمله دلایلی که باعث شد این مفهوم در کانون توجهات واقع شود، از میان رفتن نظام دو قطبی به طور عام، و تبدیل شدن ایالات متحده آمریکا به یک قدرت جهانی برای اغلب کشورهای دنیا به طور خاص است. جنگ نامتقارن، اصطلاحی است که اخیراً در مراکز دولتی آمریکا رایج شده است. در واقع، این اصطلاح به طور رسمی نخستین بار در گزارش بررسی دفاعی چهار سالانه ی وزارت دفاع آمریکا، موسوم به "QDR" ۲ در سال ۱۹۹۷ مورد استفاده قرار گرفت و از آن زمان به بعد، بحث راجع به تهدید نامتقارن رو به فزونی نهاد (مکنزی، ۱۳۸۲: ۵). از آنجا که در هر نبرد، به ویژه از نوع نامتقارن، "قدرت" (در معنای بسیط آن)، عامل مهم و تعیین کننده ی اصلی در آوردگاه متخاصمین محسوب می گردد، ضروری است تا کنکاشی در بیان مفاهیم و شاخص های سنجش قدرت در رویکرد ضد ژئوپلیتیک داشته باشیم. نظام ژئوپلیتیک، در برگزیده ی عناصری است که معرفی آنها کلید درک مفاهیم مورد نظر است. قدرت^۳، اصلی ترین عنصر ساختار نظام ژئوپلیتیک جهانی را تشکیل می دهد که نحوه ی شکل گیری، تداوم و چگونگی حرکت آن در عرصه ی فضای جغرافیایی به عنوان یک کشش انسانی به همان اندازه حایز اهمیت است که ساختار، شکل، عوامل و بازیگران آن. (حیدری، ۱۳۸۵: ۱۲۱)

«قدرت ملی را مجموعه ای از تواناییهای مادی و معنوی در قلمرو یک واحد جغرافیایی و سیاسی به نام کشور یا دولت تعریف کرده اند.» (حافظ نیا، ۱۳۷۹: ۲۴۵) قدرت و رقابت های قدرتی برای ایجاد برتری نسبت به رقیبان، پیوسته هسته ی مرکزی مباحث و کارکرد ژئوپلیتیک پویا بوده است. برتری خواهی، سلطه جویی و یا ایجاد کنترل بر امور منطقه، بخشی از جهان یا بر کل جهان در اصطلاح، هژمونی^۴ گفته می شود که هدف اصلی در بازی های ژئوپلیتیک است. (مجتهدزده، ۱۳۸۱: ۱۳۷)

1 Goseph S.Nve

2 Quadrennial Defense Review

3 Power

4 Hegemony

هانس مورگنتا^۱ را از واضعان تئوری موازنه ی قدرت می‌دانند. نظریه توازن قدرت، قدیمی ترین، با دوام ترین و مناقشه برانگیزترین نظریه سیاست بین الملل است. (دوترتی و فالترگراف، ۱۳۷۶: ۶۵) از دیدگاه مورگنتا، سیاست عبارت بود از سیاست قدرت که عمده ترین نتایج آن را نابرابریهای موجود در تقسیم فضایی قدرت در سراسر جهان معین می‌کند. به عقیده او، قدرت طیف وسیعی از مناسبات اجتماعی را در برمی گیرد که از خشونت فیزیکی محض آغاز شده و تا ظریف ترین تاثیرات روان شناختی ادامه می‌یابد. او قدرت را چیزی می‌داند که موجب سلطه ی انسانی را بر انسان دیگر فراهم می کند و آن را تداوم می بخشد. (مورگنتا، ۱۹۴۸: ۹)

مورگنتا دید بسیار وسیعی نسبت به حوزه ی قدرت داشت و برای برخی محققان همفکر وی، قدرت به مثابه چیزی است که تقریباً تمامی عرصه ی سیاست را می پوشاند. بدیهی است، برخی عناصر قابل اندازه گیری که تعداد زیادی از آنها جغرافیایی است، باید به مجموعه ی قدرت یک دولت کمک کنند ، عناصری چون وسعت سرزمین، جمعیت، موقعیت سرزمینی و نظایر آن، همگی باید تاثیرات خود را بگذارند. این موضوع موجب شده که برخی کوشش ها از سوی ژئوپلیتیک گرایان برای فرموله کردن محاسبات مبتنی بر منابع فیزیکی قدرت مطرح گردد. به طور مثال، تحلیل فوق العاده پیچیده ی ژرمن است که در آن بیش از ۲۶ متغیر وجود دارد! کلابین نیز فرمول زیر را برای محاسبه قدرت ارایه کرده است:

$$\text{قدرت} = C + E + M(W.S)$$

که در این فرمول ، C توده ی بحرانی (شامل وسعت سرزمین و میزان جمعیت)، E قدرت اقتصادی، M میزان توانایی نظامی، S ارزش استراتژی و W ارزش اراده ی ملی معنا شده است . چنین کوشش هایی، بیانگر رویکردی پوزیتیویستی در خوشبینانه ترین حالت آن است ، اما مهم تر آنکه ، قدرت را نمی توان دقیقاً اندازه گیری نمود، چرا که قدرت با توجه به دشمنان و نیز با توجه به گستره ی متغیرهایی نظیر مکان و موقعیتی که قدرت در آن اعمال می‌شود امری نسبی است . در واقع، پیش از فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال های ۱۹۹۱-۱۹۸۹ ، کمتر کسی می دانست که قدرت این کشور تا چه اندازه واهی و فریبنده است، موارد اندکی در تاریخ وجود دارد که یک رژیم پا برجا این چنین کامل، این چنین سریع و با اینچنین مقاومت اندک از هم پاشیده شود، از اینرو، هر گونه حرفی درباره ی این که عوامل ناپایدار و بی ثباتی چون روحیه ، عزم ملی یا وطن پرستی و کیفیت رهبری را می توان تا سطح چند ارزش عددی تنزل داد غیر قابل دفاع و سست بنیاد است.

در سنجش قدرت یک کشور، اسپراوات^۲ در تحلیل توانایی^۳ هشدار می‌دهد:

بسیار بی معنی است که بطور انتزاعی درباره ی تواناییها سخن بگویم ، چرا که توانایی همواره عبارت است از توانایی انجام کاری ، یا به وجود آوردن و یا تداوم بخشیدن به وضعیت امور. فرض های سیاسی ممکن است تلویحی باقی بمانند، اما تا زمانی که برخی اهداف و وسایل پیش بینی نشده اند ، هیچ محاسبه ای ممکن نیست . داشتن برخی مزیت ها مانند عوامل طبیعی اصلاً اهمیتی ندارد.... داده های مربوط به جغرافیای فیزیکی فی نفسه دارای هیچ گونه اهمیت سیاسی نیست و این موضوع در مورد داده های جمعیت ، فنی، اقتصادی یا محیطی نیز صادق است . این عوامل هنگامی از اهمیت سیاسی برخوردار می شوند که به مجموعه ای از فرضیات در این باره مرتبط شوند، چه کاری قرار است انجام شود ؟ باچه وسیله ای؟ چه موقع؟ نسبت به چه دشمنانی؟ چه یاران و چه تماشاگرانی؟! (مویر، ۱۳۷۹: ۲۷۸).

نتیجه گیری

¹ Hans. J. Morgenta

² Sprout

³ Capability analysis

تحقق گسترش نفوذ و مرزهای فضایی و ژئوپلیتیکی هر کشور مستلزم ایجاد قدرت نرم و الگوسازی های جذاب بر پایه ی مزیت های خودانگیخته است . این استراتژی، می تواند بر قلب ها و روح و روان ملت های دیگر و نخبگان آن تاثیر گذارد و فرایند جذب ارزش ها ، الگوها و مزیت های دولت و جامعه ی قدرتمند را در جوامع و کشور ضعیف و پیرامونی فراهم سازد و نوع سیادت و برتری توأم با اقبال و پذیرش را به وجود آورد، در حالی که کاربرد راهبرد سخت افزارانه نتیجه ی معکوس دارد و اگرچه ممکن است غلبه و سلطه ی ظاهری را بر کشورهای و فضاهای جغرافیایی ضعیف تر و کم توان تر فراهم سازد، ولی در بطن جامعه ، ملت و نخبگان و حتی دولتمردان کشور مغلوب و تحت سلطه نوعی حساسیت منفی و مقاومت پایدار علیه قدرت متجاوز و سلطه گر پدید می آورد؛ این همان چیزی است که در دوره ی استعمار نیمه ی اول قرن بیستم به شکل گیری جنبش های آزادیبخش سیاسی ناسیونالیسم و درنهایت به استقلال کشورهای تحت سلطه در افریقا ، آسیا و امریکای لاتین انجامید.

شکل گیری پدیده تروریسم بین الملل و توسعه ی ناامنی ها در جهان را می توان به نوعی محصول فرایند مزبور تلقی نمود. به نظر می رسد ، پیروی از منطق ژئوپلیتیک در بهره گیری از قدرت سخت برای تحمیل ارزش های مورد علاقه منجر به مقاومت فزاینده ی ملت ها گردیده به عنوان مظاهر "ضدژئوپلیتیک" در برابر رفتارهای "ژئوپلیتیک گرایانه" تظاهر می نماید. با اندکی تعمق در رفتارهای سیاسی ، نظامی و حتی اقتصادی قدرت هادر مواجهه با روند تغییر موازنه ی قوا در جهان می توان به این واقعیت آشکار پی برد که نوع رفتارها ریشه در دیدگاه های مسلط ژئوپلیتیک سنتی و جبر جغرافیایی راتزل دارد. به عبارتی، نوعی مدل سازی مبتنی بر تئوری هارتلند مکیندر در لزوم تسخیر سرزمین های حیاتی، و اندیشه های ژئوپلیتیکی اسپایکمن مبنی بر لزوم محاصره ی قدرتهای رقیب برای اثبات تفوق سیاسی بر جهان .



منابع و مأخذ

- اتواتیل، ژروید (۱۳۷۶)، اندیشه های ژئوپلیتیکی در قرن بیست و یکم، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر نشر مطالعات سیاسی و بین الملل
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۷۸)، الگوی مناسب برای نظام بین الملل، تهران: فصلنامه دانشور، سال هفتم، شماره ۲۵
- _____ (۱۳۸۱)، جغرافیای سیاسی ایران، تهران: انتشارات سمت
- _____ (۱۳۸۴)، ژئوپلیتیک یک بررسی فلسفی، تهران: فصلنامه ژئوپلیتیک
- سال اول شماره اول - _____ (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی
- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲)، نظریه های متعارض در روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر قومس
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، نظریه های گوناگون درباره جهانی شدن، تهران: سمت
- فرشچی، علیرضا (۱۳۸۲)، جنگ نامتقارن، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۶)، سلطه امریکا و توزیع قدرت در جهان، روزنامه همشهری، شماره ۴۴۰۲
- کنزا، پی یر (۱۳۸۴)، استراتژی امریکا در جنگ های نامتقارن، تهران: ماهنامه اطلاعات راهبردی، شماره ۳۱
- کیان زاده، دانش (۱۳۸۴)، جنگ نامتقارن، تهران: انتشارات دانشگاه عالی دفاع ملی
- لاکست، ایو و ژیلن، بتریس (۱۳۷۸)، عوامل و اندیشه ها در ژئوپلیتیک، ترجمه علی فراستی تهران: نشر آمن
- مجتهد زاده، پیروز (۱۳۸۱)، سیاست جغرافیایی و جغرافیای سیاسی، تهران: انتشارات سمت
- مکنزی، کنت (۱۳۸۲)، جنگ نامتقارن، ترجمه عبدالمجید حیدری و محمدتمنایی، تهران: انتشارات دوره عالی جنگ
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میرحیدر و صفوی، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح
- میرحیدر، دره (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک ارایه تعریفی جدید، مشهد: فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال سیزدهم، شماره ۴
- نای، جوزف (۱۳۸۷)، قدرت نرم، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)
- هال، استوارت (۱۳۸۲)، غرب و بقیه: گفتمان و قدرت، ترجمه حسین راعفر، تهران: انتشارات نقش و نگار